

این تاریخ بخط حضرت حاجی نصیر شهید قزوینی  
روحی لترتبه الفدا است که خود در قلعه شیخ طبرسی

حاضر و از اصحاب قلعه بوده اند و سلطان غیب

ایشان را محافظه فرموده و یک عمر بخدمت

مشغول و لقا الله در عکاشرف و در سنه

۱۳۰۰ در رشت بدرجه شهادت

رسیدند و این تاریخ کتابی بوده

از میان رفته و محو شده این

جزوه اخیر ایدست آمده

و حضرت متصاعد

الی الله سمندر

علیهما الله

تشخیص

دار

توضیحا جسارت شد

که در خدمت بوده جناب شما با

دوست نفر از تابعین خود باشم ظاهر احتیاج نباشد

الحمد لله راه ها امن است بفرانغت تمام تشریف ببرید

ولی استدعا از خدمت شما دارم که من باب تیمن و تبرک

اسب سواری شما را با شمشیری که دارید به بنده التفات

فرمائید که بجهت میمنت با خود داشته باشم در جواب

بایشان فرمودند چیزی از ما خواهش نموده اید که هر دو

بر ما لازم است اشیاء دیگر بخوانید زیرا که در سر سفر

میباشیم و انگهی خود مشاهده نموده اید که اکثری از خلق

عداوت باطن با ما بهم رسانیده اند لهذا این دو چیز

بر ما واجب و لازم است خسرو بیک در جواب عرض کرد از اینکه

بنده نوکر سلطان هستم و شغل ما در سواری و کارزار است

( که ) بجهت میمنت از جناب شما تمنا مینمایم که بآن واسطه

ظفر یافتن بردشمن با خود داشته باشم والا محتاج بسه

اسب و شمشیر نیستم سهل است بجهت لوازم بر شما اسب

دیگر و شمشیر دیگر بخدمت شما بندگان مینمایم در آنوقت

جناب باب سلام الله علیه نظرة الله حقیقی اشاره فرمودند

جناب میرزا محمد تقی خراسانی از عقب خنجری به پشت آن

طمعون حرامزاده فرود آورد همینکه فرود آورد بصدای بلند ناله او بلند شد و ملا محمد باقر و کسان دیگر باقمه و شمشیر از پا در انداختند همینکه صدای ناله آن خبیث را ملازمان او که در دور ایستاده بودند شنیدند فی الفور فرار نمودند اثری از آنها نماند باری جسد پاره پاره آن طمعون را بگودالی انداختند همان آن جناب امر فرمودند باصحاب کسه حرکت نمائید تا خود را بجای آبادانی برسانیم از قضا شب سیار تاری بود که همه دیگر را مشاهده نمی کردند .

عزیمت اصحاب به قلعه شیخ طبرسی  
 ~~~~~

بعد از اینکه حرکت نمودند و عازم شدند هر قدر سعی نمودند که بتوانند راهی که عبور خلق در او شده باشد ممکن نبود در این بین شخصی نمودار شد از او سؤال نمودند در این حوالی جائی و قریه هست که آبادانی در او بوده باشد که اقلاً امشب را در آنجا توقف نمائیم در جواب عربی کرد قریه که نزدیک واقع باشد نیست مگر در اینجا بقعه ای هست که او را شیخ طبرسی مینامند ولی آبادی ندارد جناب باب الباب فرمودند همانجا خوست کل اصحاب غافل از آن بودند که فرمایش ایشان از روی بصیرتست منامیقاتگاه خوردشان و اصحابشان در همان مکان باید ظاهر بشود

بشود . باری بحسب ظاهر آن شخص دلیل ایشان شده ایشان را و اصحاب ایشان را بآن ارض طیب رسانید و از شب مزبور تخمیناً سه ساعت گذشته بود که وارد ارض مقدس شدند آن شب را در آن مکان بسر بردند .

### فصل یازدهم

در دخول بقعه شیخ طبرسی علی الصباح که از افق مشرق رسید مؤذنان شروع با آغاز اذان نمودند و بعضی اصحاب نماز فریضه گذارده و بذکر مناجات با قاضی الحاجات گردیدند و پس از فارغ شدن ملاحظه باطراف و جوانب نموده که بقعه در نهایت صفا با روح و ریحان در وسط آن مکان و صحنی در اطراف و حصار کوچکی باندازه دوزرع بدور او کشیده شده مهیا است از اینکه در اصحاب والا مقام ازهر جور و شغل امور دنیوی مهیا بود من جمله از استا و نجار و بنا و خیاط و دلاک و حداد و پيله و جماعت فضلا و اکابر و گروه ازهر جور مترتب بود لهذا بازدید نموده اول در دور بر آن قلعه چند برج ترتیب دادند که تفنگدان در آنجا مسکن نمودند در محافظت و محارست و سایر اصحاب هم جمع آوری خود نموده باعتقاد آنکه در کشتن خسرو اهل شهر بر ما خواهند شورید تا چند روز بهمین

سیاق منتظر آن بودند که البته خواهند باجماع بر سر ما آمدن جناب باب سلام الله علیه با اطمینان قلب متوکلا علی الله ایشان را تسلی میداد که بفضل و قدرت حضرت زوالجلال بر ما غلبه نمیتوانند نمود تا اینکه رعب و خوف این سلسله بقلوب کل آن بلاد افتاد که از اعلا و ادنا بر خود می لرزیدند و چنان تصور نموده بودند که ماها بخت بر سر ایشان خواهیم ریخت و قتل و غارت از ایشان خواهیم نمود آن بود که اثری از ما و از حرکت ما مشاهده نکردند فی الجمله خاطر جمعی بهم رسانیده قریه هائی که در آن حوالی واقع بود اهل آنها شروع کردند به آمد و شد نمودن و مکالمه نمودن من جمله نظر خانی بود در نیم فرسخی آن قلعه صاحب ایل و سرکرده بود او هم بنا نمود بمراوده نمودن او و سایر اشخاصیکه مراوده مینمودند دیدند مردمان مستول و با متانتی که سخن های ما همه از روی بصیرت و بینش زلال ما از روی قرآن و احادیث انتشار دادند که این اشخاص کل از روی معرفت و آئین و ملت حرکت مینمایند اینکه شما رواج داده بودید که اینها جماعت اراذل و اوباش اند که در فوت محمد شاه جمع شده اند بجهت جمع آوری زخارف دنیوی بخلاف است بلکه قولشان و فعلشان مطابقست بشریعت محمدی (ص) آنی از ذکر خدا غافل نیستند . بعد از اینکه

-۴-

آوازه

آوازه خصال حمیده این بزرگواران در ثلثوب اکثر خلق تجلی نمود اهل شهر هم بنای مراوده گذارده دسته بدسته میامد استفسار بمضی مطالب میشدند و جناب ایشان فراخور هر يك جواب میفرمودند تا اینکه چندی بر این گذشت .

تشریف فرمائی حضرت قدوس به قلعه  
 ~~~~~

حضرت قدوس سلام الله علیه که در ساری تشریف داشتند تشریف آورده بقلعه در نهایت عز و جلال و مقام نشستند حضرت قدوس و جناب باب السلام الله علیهم در میان مسجد و بقعه شیخ طبرسی بود و سایر اصحاب در میان صحن دسته بدسته در اکل و شرب با هم بودند و مردم هم که داخل اصحاب بودند و کله از صدر جلال را استماع نموده بودند از هر بلاد آمدند من جمله از خود مازندران بقدر یکصد نفر آمدند و از سایر بلاد از قزوین و آذربایجان و اصفهان و قم و یزد و از خراسان و محالات او و طهران بقدر پانصد نفر تخمیناً اجتماع خلق شد و چندی که گذشت حضرت دعائی مرقوم فرموده بیکی از اصحاب دادند که میبری بفلان مکان که رودخانه هست که آب آن رو سمت شهر میرفته در میان آن رود انداخته مراجعت مینمائی بفرموده ایشان موصول

(۵۰۶)

داشته و نامه‌ای هم باهل شهر نوشتند و ارسال کردند که  
 مضمون آن این بود بر سبیل اختصار که هر که ما را مؤمن و  
 مسلمان میدانند و با ما می‌آید کافر و هر که ما را غیر  
 مؤمن و غیر مسلم میدانند و بجنگ ما می‌آید کافر . از سر آن  
 دعا از حضرت سؤال کردند فرمودند آن دعا که داخل  
 رود خانه شد از آب آن رود اهل شهر می‌خورند بتلاطم و  
 خروش می‌آیند بمحاربت نوشتن آن دعا و انداختن برود خانه  
 و مرقوم فرمودن نامه بآن مضامین بسوی ایشان که اهل شهر  
 خروش بر آورده لشکر و عسکری فراهم آورده آمدند بسوی ما و  
 در قریه حوالگی بقعه که قریه نذار خان بود فرود آمدند در  
 فردای او جنگ واقع شد بدون آنکه خود آقایان تشریف  
 بیاورند یا اینکه جناب باب سلام الله علیه تشریف داشت  
 الحال درست در نظر نیست .

جنگ اول اصحاب قلعه

-----

الحاصل عسکر معاندین بقدر ده هزار نفر بودند که  
 جنگ واقع شد بقدرت یزدانی که اصحاب ریختند بر سر  
 آنها تار و پوت همه را دریده و بسیاری از آنها را بقتل  
 رسانیدند مابقی دیگر قرار بر فرار نموده یکنفر متنفسی در آن

قریه

(۵۰۷)

قریه نماند لهذا امر شد که هرگونه اموال در آن قریه هست  
 بغنیمت بیاورند که اصحاب ریختند اموال بسیاری و آن وقه  
 کثیری از برنج و گندم و سایر حبوبات و طبوسات هر چه بود  
 آوردند بعد امر شد که آنچه از درب و پنجره که متعلقات  
 بخانه ها بود کلاً را کنده آوردند حتی آجر و آهک .  
 الغرض ، آن قریه را بقسمی منهدم نمودند که آثاری از آن  
 قریه نماند و نظر خان هم فرار نموده در جای دیگر منزل  
 نمودند تا اینکه خبر این واقعه با اطراف و جوانب رسید که  
 این سلسله علیه غالب آمدند بعضی از اشخاص بشیال او  
 در افتادند که این سلسله فتح و ظفر یافتند پس معلوم میشود  
 که بر حقتند و حق با ایشانست تا اینکه شروع نمودند به آمد  
 و شد و مراد شده نمودند مدت متمادی بر این گذشت .

جنگ دوم اصحاب

-----

مهد یقلی میرزای خبیث با محکومت از جانب سلطان  
 که ناصرالدینشاه بر قرار شده بود مأمور شد و جمع کثیری  
 با خود آورده در دو فرسخی فرود آمد که اسم آن قریه  
 را ظاهراً افراد یا اطراف مینامند بقول خودش خواست  
 اظهار حیاتی نماید و خدمت نمایانی بسلطان نموده باشد

که حضرت

که حضرت قدّوس فرمودند باید باین جماعت شبیخون زد تا آنکه اصحاب تهیه خود را دیده در همان شب بقدر دوست نفر از اصحاب زیده و منتخب نموده با خود حضرت قدّوس و جناب باب سلام الله علیهم هم سوار شدند مابقی دیگر مجموع پیاده به آهستگی رفتند که احدی ننهید در عبورشان تا آنکه وارد آن قریه شدند بفته بر سر ایشان ریختند و قتل بسیاری هم در آن دفعه نمودند که مهد یقلى میرزا اینقدر نمود که با سبب جلدار سوار شد و فرار کرد و عطله جات او هم چه کشته شدند و چه اکثری فرار کردند در آن بین طعنوسی تیرانداخته بسوی جناب قدّوس سلام الله علیه و آن تیر بدهان معجز بیان حضرت رسیده اصحاب مشاهده آن حادث نمودند حضرت را برداشته مراجعت نمودند بواسطه تیر خوردن حضرت بدهان مبارکشان بسیار غمناک و طول شدند فتح و ظفر یافتن شان مبدل بنغم و اندوه گردید . خلاصه بعد از مراجعت در منزل قرار گرفتند شروع نمودند در مسالجه دهان مبارک حضرت تا چندی بهمین منوال گذشت و آوازه تیر خوردن دهان مبارک حضرت را انتشار دادند بهمه خلق حتی بطهران نوشتند و نوشتند که با این قلت عساکر چه چاره این قوم را نتوان نمود جز اینکه لشکر کثیری از دار الخلافه مهیا و ارسال فرمائید چاره نیست آن بود که وزرا نشستند

مصلحت رادر - ۸ -

مصلحت رادر این داده که بقدر پنج هزار عسکر تهیه به بینند و چند عمّاده توپ و چندین بار قورخانه از سرب و باروت و قونباره فراهم آورده روانه نمودند تا اینکه آمدند در نیم فرسخی آن بقعه فرود آمدند و اهل آن بلد هم آنچه از عساکر ظمی داشت از کل محالات جمع نموده ابواب الجمی عباس تلخیان سردار لارجانی شده ایشان هم قوج قوج آمده اطراف و اکناف مارا مثل نگین انگشتر احاطه نمودند و در عرض آن مدت که در آن مکان توقف بود مایحتاج بقدر وسع از هر اشیا ممکن بود ولی این عساکر که قوج قوج آمدند سبب کل مایحتاج از ما نمودند در این بین حضرت قدّوس امر فرمودند که اصحاب تهیه خود را به بینند که شبیخون بایشان وارد بیاورند از اینکه جناب قدّوس سلام الله علیه تیر بدهان مبارکشان خورده بود و مشغول بمعالجه او بودند و ضعف بدنی در جسد مبارکشان عارض بود نتوانستند خود تشریف بیاورند .

جنگ سوم اصحاب قلعه  
 ~~~~~

جناب باب سلام الله علیه اصحاب را برداشته دو ساعت بصبح مانده از بقعه در آمده با همستگی روانه گردیدند همینکه وارد اردوی ایشان شدند آغاز بذکر یا صاحب الزمان بلند

نموده شمشیرها را کشیده رو بآن گروه اشقیا نمودند از اینکه  
 جمعیت آنان کثیر و از ایشان قلیل جنگ مفلوهِ شد  
 من باب آنکه شب تار بود بنوعی که طرفین تمیز ندادند شمشیر  
 که فرود میآوردند بر سر کسان خودشان فرود میآید یا بطرف  
 مدعی وارد میآوردند نظر باین جهت چه بسیار مقتول واقع  
 گردیدند از خودشان بخودشان ..

#### تیرخوردن جناب باب الباب

در این بین اصحاب مطلع شدند که جناب باب سلام الله  
 علیه تیر بایشان رسیده قوت ایشان بالمره قطع و <sup>بند</sup> مبدل  
 بضعف گردیده دیگر نتوانستند در میدان کارزار زیست نما  
 و جناب باب الباب علیه السلام را برداشته مراجعت نمودند  
 و اصحاب هم چون پراکنده بودند هر یک که باز مانده بود  
 مشاهده کردند که یاران و رفیقان خود مراجعت نموده اند  
 ایشانهم يك يك مراجعت نمودند چه بسا بود از اصحاب  
 که تیرخورده بود رمقی در تنشان باقی بود ولی افتاده بود  
 از ضعف قادر بمراجعت نبود بعد از مراجعت اصحاب  
 صحیح البدن معاندین ایشان را دیدند و شناختند که از  
 کسان خودشان نیست بقتل رسانیدند .

باری بعد از ورود اصحاب و منزل رسانیدن جناب  
 سلام الله علیه لحظه نکشید که روح مطهر جناب باب ( ۴ )  
 بعالم قدس پرواز نموده و از احباب هم بقدر پنجاه نفر  
 شهید شده اند و معاندین کسان خود را برداشته  
 قدری از آن مکان عقب نشستند که احباب گرام مشاهده  
 رفتن اوشان را نمودند رفتند بدن و اجساد شهدا  
 را بدوش گرفته آوردند منجمله جناب ملا عبد الجلیل و آقا میرزا  
 محمد علی در آن جنگ شهید شدند و آن روز را محشری  
 در بقعه شیخ طبرسی بود يك طرف جناب باب سلام الله  
 علیه شهید شده از طرفی بقدر پنجاه نفر از اصحاب گرام  
 در میدان کارزار بريك بجوار رحمت ذوالجلال پیوسته اند  
 و تنهای مطهر ایشان در میان اردوی مخالفین افتاده  
 و سردای بعضی شهدا را بجهت تحفه و هدایا مخالفین  
 از تنشان جدا نموده اند و با خود برده اند .

باری در اول جناب قدوس ( ۴ ) امر فرمود که جناب  
 باب ( ۴ ) را با همان لباس که در تن مبارکشان بود کفنی  
 برایشان ترتیب داده در زاویه بقعه شیخ طبرسی دفن  
 نمودند و بعد امر فرمود که شهدای مزبور را که در اردوی  
 مخالفین در ارض اوشان افتاده بودند يك يك جمع  
 نموده بصحن شیخ طبرسی آورده جمع نمودند و امر فرموده

که در طرف دربی که داخل مسجد شیخ طبرسی میشوند سمت شرقی در صحن شیخ طبرسی سرزمین را تخمیناً بقدر پنج شش ذرع ( عرضاً و طولاً ) حفر نموده اجساد طیب شهید را مجموع در آن مکان با همان لباس در پهلوی همدیگر چیده و خاک بر سر ایشان ریخته پنهان نمودند و بعد از فراغ دفن شهدا مجموع مهموم و غضاک بودند که عاقبت امر ایشان بکجا منتهی میشود و قطوب بعضی متزلزل گردیده بواسطه اینکه آنچه را که بعقل ناقص خودشان تخیل نموده بودند بعمل نیامد و جناب باب که رئیس خودشان بود در میدان کارزار کارسازی تام و تمام از آنجناب ظاهر میشد از میان رفته و بعضی اصحاب هم در جنگ اواخر شهید شدند و از طرفی آن رفته خوراکی بالمره تمام شده چند نفری بیرون رفتند منجمله آقا رسولی بود از اهل مازندران که در حال آن سکنی داشت که سستی به بهنیری بود با کسان خود بقدر پنجاه نفر بودند بیرون رفتند از قضا همینکه بیرون رفتند مساندین ایشان را مجموعاً گرفتند و هر یک را در محلی از محل های آن بلاد بقتل رسانیدند که آوازه ایشان من باب غلبه شدن و باعتقاد خود تیماً و تبرکاً برخواستند و بیمن دانسته بعمل آوردند خلاصه غلغله و آشوب عظیم در آن بلاد واقع شد معاندین دیدند که کار بر ما بسیار

تنگ شده هجوم عام نمودند باین معنی عساکری که از طهران آمده بود در نیم فرسخی واقع بودند هنوز بنزد یکی بقعه نیامده بودند منتظر آن بودند که به بینند این عساکری که از مازندران مجتمع شده بودند و سرگروهشان عباس تلیخان لارجانی میباشد چه قسم خواهند شد معلوم نموده ایشان گردید اگرچه جمعی از عساکرشان تلف شده ولی قوتی و رمقی دیگر در ما باقی نمانده بنا کردند از مکانهای خود حرکت نمودن و در نزدیکی بقعه شیخ طبرسی که بقدر پانصد قدم تخمیناً مسافت داشت رحل اقامت نمودند تا آنزمان سپاه مخالفین کل اطراف بقعه را احاطه نموده بودند زیرا که عدد ایشان از دویسه هزار نفر زیاد نبود که بتوانند در کل اطراف بایستند در یک طرف واقع بودند در دفعه آخر اجماع نمودند از کل بلاد مازندران و عساکری که از طهران آمده بود بتدریج جمع شدند در کل اطراف ما قرار گرفتند و اصحاب گرام هم که در بقعه مزبور در صحن شیخ طبرسی مسکن داشتند باین معنی قبل از وقوع جنگها واقع شود امر شده بود کل اصحاب روزها و شبها دور تا دور شیخ طبرسی را که قلعه از سابق بود از بیرون آن خندق حفر نمودند در عرض سه ذرع و در عمق هم بقدر سه ذرع و خاکریزی در پشت قلعه و بالای او چپر نموده بودند و درشش موضوع

برجهای ترتیب داده بودند که تیراندازان اصحاب در آن  
 برجهای شب و روز بترتیب نوبه کشیک میکشیدند و سایر  
 اصحاب در میان صحن بقعه هر پنج نفر و ده نفر باصطلاح  
 که گالشی ساخته و ترتیب داده بودند از چوب و بالای او را  
 بجهت حفظ برف و باران از علف اندوه نموده بودند مسکن  
 داشتند و آن وقت خوراکی هم هریک که از اتباعی و غنیمت  
 آورده بودند داشتند در آن ( عرض ) مدت بالموت تمام شد  
 تا اینکه در مطبخ خانه حضرت قدوس قدری بود فرود آمدند  
 یوماً فیوماً\* یک سیر و سیر بهر یک قسمت میدادند تا اینکه  
 ذره از برنج و گندم نماند منحصر گردید بپند رأس اسب که  
 در میان اصحاب بود هر روز دو سه رأس از آنها ذبح کرده  
 در میان اصحاب قسمت میدادند و قبل از این حکایات اسب  
 جناب باب سلام الله علیه از تیر مساندین در صحن بقعه  
 بسته بودند زخم خورده فی الفور بندای آن بزرگوار عالیقدر  
 گردیده بود و امر فرموده بودند که آن حیوان را در همان  
 صحن بقعه دفن نموده تا آن زمان اسبها را کشته و تمام  
 شده بود فرمودند که اسب جناب باب ( ۴ ) را که دفن  
 نموده اید بگشایید گوشت او را تقسیم نمائید لهذا قبر آن  
 حیوان ظاهری را که در باطن صفت انسانی از او هویدا  
 گشت گشوده و گوشت او را تقسیم نموده اصحاب تناول نمودند

و حال آنکه تعفن برداشته بود بکمال حب و لطافت خوردند  
 باری بعد از اتمام گوشت اسبها منحصر شد به پوست  
 اسبها پوست اسبها را پاره پاره کردند قسمت کردند و در  
 روی آتش برشته کرده بر مثال کباب بدنند ان کشیدند جائیده  
 و خوردند بعد از اتمام پوست اسبها منحصر شد باستخوان  
 اسبها آنها را هم تقسیم کرده هریک در روی آتش سرخ  
 کرده و کوبیده خوردند در روی او قدری آب گرم میخوردند  
 و همین قسم ها خود داری مینمودند و معاندین هم بقدره  
 در وازده هزار از اطراف و اکناف جمع شده در آن حوالی مقرر  
 گزیدند و حکام آن زمان که مهدی قلی میرزا بود از شهر بیرون  
 آمد در آن وادی منزل نمود و عساکر را تقسیم نموده در چهار  
 طرف اصحاب فرود آوردند و در هر طرف از عساکر سرداری تعیین  
 نموده گماشتند و هریک سنگری از برای عسکر شود ترتیب  
 نمودند و باصطلاح خودشان باستانی مرتفع نموده و توپها  
 در بالای او نصب کردند و از اوضاع و احوال اصحاب بقعه  
 هم کما عودتة اطلاع بهم رسانیده بودند که آن وقت ماکولات از  
 هر قبیل از ایشان قطع شده بحدیکه علف صحرا من باب گلوتر  
 از برای ایشان ممکن نمیشود که قطع نموده بودند و آبی که  
 از بیرون بمیان خندق حفر شده ترتیب داده بودند جاری  
 میشد انداختند و یکنفر قادر بر رفتن بیرون از جهت تحصیل



نمودن گیاهی ممکن نبود باین قسم امر را برایشان تنگ گرفتند خلاصه بعد از انجام دادن سپاه از جوانب بنا کردند بشلیک نمودن از تفنگ و توپ و تونباره که ترتیب داده بودند صعود مینمود بطرف آسمان و نزول میکرد بصحن بقعه همینکه بزمین میخورد و بقدر نیم ذرع هم بزمین فرو میرفت بعد شکافته میشد چند نفری که در آن مکان واقع بود بهلاکت میرساند الغرض مدت تمامی بهمین اقسام رخ داد و اصحاب هم بالکلیه از رمق حسی افتاده تا در بر آن نبودند که قدم از بقعه مذکور به بیرون گذارند عمده ضعف آنها در شهید شدن جناب باب سلام اللهد الملك المنان بود که قلب عالم امکان بود از میان رفت قلب اصحاب هم بالکلیه منتقل بضعف گردید .

جناب آقا زاده گرام آقا میرزا محمد علی ولد مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب و آقا محمد مهدی باغبانباشی که از جمله اشخاص<sup>ص</sup> بودند که تا اواخر بود زمانی که خوراک اصحاب منحصر گردید بگوشب اسب و پوست اسب و استخوان اسب آن جرمان خاضع در عرض ۱۷ روز لقمه و ذره از این طعام میل ننمود مگر باب گرم خود داری نمود تا شربت شهادت چشید و آقا سید احمد زرگر و حاجی ملا محمد علی <sup>نهاردی</sup> و کربلائی حاجی محمد

و کربلائی

و کربلائی محمد علی و اقل الحاج نصیر و از اهل زنجبان آقا نور محمد و کربلائی ابراهیم و کربلائی اسمعیل و کربلائی محمد علی و از اهل آذربایجان ملا محمد خوئی و ملا مهدی خوئی و ملا عبد الجلیل ارومیه که این هرسه از جمله کلیین و اصحاب یقین و سابقین اند و ملا احمد طقب به ابدال و ملا یوسف اردبیلی و کربلائی حسن میلانی و کربلائی حاجی محمد میلانی و از اهل اردستان آقا محمد حسین و میرزا محمد علی خیاط و میرزا عبد الواسع و آقا میرزا مهدی و از اهمل طهران ملا محمد مهدی کندی و ملا باقر کندی و رضا خان و ملا حسن بجزستانی خاتمه اسامی شهدا حاجی محمد عرب و شیخ محمد عرب که یکصد و چهل دو نفر اسامی شهدا که در آن زمان ثبت داشتند احوال بعضی در دستان رسانیدم اگر بعد از اینها هر قدر بخاطر مرسید در خواستی عرض خواهم کرد و الا در مقام خودش اولیای عظام که در لوح محفوظ نموده اند در عالم شهود بمعرنی ظهور خواهند آورد انشاء الله تعالی و از بد و ظهور الی الان اشخاصیکه کمر همت بستند در اطفای نور احدیت الی الان که قلیلی گذشته اکثری از اعلی و ادنا باسفل نیران واصل شده اند و از حمیت حجیم متلذذ گردیده اند امیدوارم که باقی دیگر از مخالفین که در صفحه روزگار هستند بزودی از این

لباس فرعونیت درآمده و لباس فقر و فاقه درپوشند بلکه این اراضی طیبه از خباثت این ملاعین پاک گردند و اشجار و اثمار معنوی که عرس نموده اند ظاهر شود .

### فصل هفدهم

در کیفیت اوضاع زمانی که حقیر عزیمت گیلان نموده بودم بجهت جمع آوری تنخواهی که نزد بعضی از اشخاص بود بعد از اینکه اراده گیلان خواستم نمایم بتدریج بار متاع پیله وری جمع آوری نمودم که بهمراه خود ببرم و در گیلان با خود داشته باشم بجهت مصالح جمع آوری تنخواه لازم بود الغرض بعد از فراهم آوردن مکاری دیده تحویل او نمودم و از برای خورد و ملازم خورد مال سواری از آن مکاری اجاره نمودم ولی از پس پرده بهیچوجه اطلاع ندارم که شیاطین انس در پیه خیالند قبل از او جماعتی از اهل یزد از بابت جبر و تعدی حکام بلدشان آمده بودند بطهران که بعرض سلطان برسانند و آن زمان وزیر اعظم سلطان صدر اعظم علیه اللحنه واقع شده بود و کلید بغزاین کفر در دست آن شقی بود خراسته بود که آن جماعت را دور نماید که بعرض سلطان نرسانند از جبر و تعدی نمودن آن حاکم زیرا که منصب حکام بخواهش صدر اعظم بوده در آن بلد . لا جرم خود صدر اعظم بعرض

سلطان

سلطان رسانیده که يك دسته از سلسله بابیه در این بلد مجتمعند صلاح دولت قاهره در بودن ایشان بهیچوجه نیست باد آسویی برسانند امر از سلطان در رسید که آن جماعت را پراکنده نمایند و نمودند بمحض گذاردن این اسم آن اشخاص خود بخود عم پراکنده شدند بعلمت آنکه آن زمان محض اشاره این اسم در روی مرکب اگر چه نبوده باشد میگذاردند مورد سیاست و غضب پادشاهی بودند . الغرض بعد از اینکه آن جماعت پراکنده شدند از این طرف بحاکم قزوین که حاجی حسنعلی خان خوئی مأموریت داشت در حکومت در طهران توقف داشت در خلوت صدر اعظم ایشان را بحضور خواست و سر مطلب را با ایشان ابراز نمود که از فلان بلد جماعتی آمده بودند شکوه و شکایت فلان حاکم که مأموریت داشت لهذا من از بابت صلاح کار خود تهمتی بر ایشان زده باشم بابت بازن سلطان پراکنده نمودم ولی در ضمن این اسبابی ضرور است که عرض من بسطان در باره حضرات عارضین بحسب ظاهر صادق آید لا جرم در قزوین هم از این سلسله بابیه هستند توأماء نوشته که يك د و نفر از آن اشخاص بگیرند و بفرستند که در این ولا بدم چاک پادشاه بدم و بذهن پادشاه زده بشود که عرض من بسطان در باره عارضین عبث نبوده لهذا حاجی حسنعلی خان بولد خود نقی خان نوشت و در آن زمان ما بین حاجی میرزا مفید

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام هم با حاجی حسنعلی خان خصوصیت تام و تمام بود باو هم نامه نوشت که شما بانقی خان دست بدست داده یک د ونفر از اهل آن بلد که متهم باین اسم هستند گرفته و روانه دارالخلافته نمائید و آن د ونفر که حاجی میرزا مفید شیخ الاسلام ونقی خان ولد حاجی حسنعلی خان بوده باشند از بعضی اشخاص مفسدین بلد استفسار نمودند و ایشانهم از شئون جنس خودشان مستفسر نمودند که از این اشخاص که را قلمداد نمائیم بالاخره بنام این زره بی مقدار زدند و بسمع اضاء حاجی حسنعلی خان که حاجی میرزا مفید و نقی خان بوده باشند زدند که فلانکس از این سلسله است . باری هر غرضی و مرضی که در نظر ایشان انبات نموده بودند ظاهر نمودند ولی از خارج استفسار نموده بودند که فلانکس کار بار خود را دیده و عزیمت گیلان نموده .

موفق و موید بر تحریر و تسویه گردید این عبد فانی عبد الصمد صمدانی اول شهر الجلال سنه ۱۲۸۴ / ۲۰ فروردین ۱۳۰۶  
تاریخ متصاعد الی الله آقا میرزا عبدالحسین سمندر زاده  
متصاعد الی الله آخوند ملا جعفر علیه الرحمة الله و حاجی نصیر شهید روحی لترتبه الفداء مقابله و مطابته شده .

منشی محفل